

مردم برابر با توده‌ای خشن و جاهل نیست

ژاک رانسیر

مترجم: مراد فرهادپور

روزی نمی‌گذرد بی‌آن‌که خطرات پوپولیسم از همه سو گوش‌زد شود. اما فهم این‌که این واژه به چه اشاره می‌کند چندان ساده نیست. پوپولیسم چیست؟ به‌رغم نوسانات گوناگون در معنای این واژه، ظاهراً گفتار مسلط آن را بر حسب سه ویژگی اساسی تعریف می‌کند: سبک خاصی از سخن گفتن که مستقیماً مردم را خطاب قرار می‌دهد و نمایندگان و مقامات را دور می‌زند؛ تأکید بر این‌که حکومت‌ها و نخبگان حاکم بیش‌تر دغدغه‌ی جیب خود را دارند تا منافع عموم را؛ کاربرد نوعی واژگان معطوف به هویت که بیانگر طرد خارجی‌ها و ترس از آنان است.

اما روشن است که هیچ ربط ضروری میان این سه ویژگی وجود ندارد. سیاست‌مداران جمهوری خواه و سوسیالیست ادوار گذشته به یقین معتقد بودند پدیده‌ای به‌نام «مردم» وجود دارد که بستر قدرت و طرف اصلی خطاب گفتار سیاسی است. این امر متضمن هیچ نوع احساس نژادپرستانه یا بیگانه‌ستیز نیست. ما به هیچ مردم‌فریبی نیاز نداریم که با صدای بلند اعلام کند سیاست‌مداران ما بیش‌تر به فکر شغل و مقام خویشانند تا آینده‌ی دیگر شهروندان، و یا این حقیقت را افشا کند که حاکمان ما با نمایندگان سرمایه‌ی مالی هم‌زیستی کامل دارند. همان مطبوعاتی‌ها که گرایش‌های «پوپولیستی» را محکوم می‌کند هر روزه اسناد و مدارک مفصلی در تأیید همین امر ارائه می‌دهد. آن دسته از رؤسای دولت‌ها یا حکومت‌ها که «پوپولیست» خوانده می‌شوند، هم‌چون سیلویو برلوسکونی و نیکولا سارکوزی، به نوبه‌ی خود از ترویج این ایده‌ی «پوپولیستی» که نخبگان فاسدند فاصله‌ای بسیار دارند. این واژه برای مشخص‌ساختن هیچ نوع نیروی سیاسی کاملاً تعریف‌شده به‌کار نمی‌رود. منظور از آن نه نوعی ایدئولوژیست و نه حتی یک سبک سیاسی منسجم. این واژه صرفاً در خدمت ترسیم تصویری از مردم به‌مفهوم خاص است.

زیرا «مردم» به‌خودی‌خود وجود ندارد. آن‌چه وجود دارد تصاویری واگرا و حتی متخاصم از مردم است، تصاویری ساخته‌شده بر اساس ممتاز شمردن وجوه خاصی از گردهمایی، برخی ویژگی‌های بارز، یا برخی توانایی‌ها و عدم‌توانایی‌های خاص. مقوله‌ی پوپولیسم مردمی را برمی‌سازد که مشخصه‌اش ترکیب تکان‌دهنده‌ی شکل خاصی از توانایی — همان قدرت خام شمار انبوه

آدمیان — با شکل خاصی از عدم توانایی است — همان جهلی که به این شمار انبوه نسبت داده می‌شود. در این راستا ویژگی سوم یا همان نژادپرستی امری اساسی است. در این جا مسأله بر سر نشان دادن ماهیت حقیقی مردمانِ نهفته در پس این واژه به آن دموکرات‌هایی است که همواره به «ایدئالیسم» بد گمانند: یک توده‌ی افسارگسیخته که به واسطه‌ی نوعی رانه‌ی بنیادین طرد به پیش رانده می‌شود، و هم‌زمان دو گروه را هدف قرار می‌دهد، حاکمان در قدرت که این توده به واسطه‌ی ناتوانی از فهم پیچیدگی سازوکارهای سیاسی آنان را خائن می‌شمارد، و خارجی‌هایی که این توده به واسطه‌ی دلبستگی‌اش به شکلی از زندگی که در معرض تهدید تحولات جمعیتی، اقتصادی، و اجتماعی است از ایشان هراس دارد. مقوله‌ی پوپولیسم معرف تصویری از مردم است که در اواخر قرن نوزدهم به دست متفکرانی چون هیپولیت تن و گوستاو لوبون ساخته و پرداخته شد، متفکرانی که به خاطر کمون پاریس و ظهور جنبش کارگران به هراس افتاده بودند. این تصویری است از جماعتی از مردمان جاهل که تحت تأثیر صدای بلند «فتنه‌انگیزان» به خیابان می‌ریزند و به واسطه‌ی چرخش شایعاتِ ناروشن و ترس‌های مسری دست به خشونت حاد می‌زنند.

آیا این جوش و خروش همه‌گیر جمعیت‌های کور پیرو رهبران فرهمند به‌واقع پدیده‌ای معاصر در کشورهایی هم‌چون کشورهای ماست؟ شکایاتی که هر روزه در ارتباط با مهاجران مطرح می‌شود، در تظاهرات مردمی توده‌ای تجلی نمی‌یابند. آنچه امروز در کشور ما نژادپرستی نامیده می‌شود اساساً حاصل به‌هم‌رسیدن دو چیز است. از یک‌سو، شکل‌هایی از تبعیض در ارتباط با گرفتن شغل و خانه که به نحوی بی‌نقص در دفاتر سراپا تر و تمیز به اجرا گذاشته می‌شوند. از سوی دیگر، سیاست‌های دولتی که در هیچ مورد محصول یا پیامد یک جنبش توده‌ای نیستند: ایجاد محدودیت برای مهاجرت، سرباز زدن از دادن اسناد اقامت به کسانی که برای سال‌ها رد فرانسه کار کرده‌اند و مالیات پرداخته‌اند، سست کردن ملیت ناشی از تولد، جریمه‌های مضاعف، قوانینی علیه سرپوش اسلامی، گزینش رسمی افراد برای اخراج از کشور و انحلال کمپ‌های مسافران و مهاجران. هدف این اقدام‌ها اساساً چیزی نیست مگر به خطر انداختن حقوق بخشی از جمعیت در ارتباط با شغل و حق شهروندی، ایجاد جمعیتی از کارگران که در هر زمان می‌توان آنان را به کشور مبدأ پس فرستاد، و نهایتاً ایجاد گروهی از افراد که به‌رغم برخورداری از ملیت فرانسوی اطمینانی به حفظ منزلت خود ندارند.

پشتیبان این اقدام‌ها شکلی از مبارزه‌ی ایدئولوژیکی است که به اتکای ناتوانی افراد از ارائه‌ی برخی ویژگی‌های شاخص هویت ملی این محدود ساختن حقوق را توجیه می‌کند. ولی این «پوپولیست‌های» جبهه‌ی ملی (فاشیست‌های فرانسوی) نیستند که جرقه‌ی شروع این مبارزه را زنده‌اند. برعکس، این برخی روشنفکران ظاهراً متعلق به چپ اند که استدلال زیر را پاسخ‌ناپذیر یافته‌اند: «این مردمان حقیقتاً فرانسوی نیستند زیرا آنان سکولار نیستند.»

یاوه‌گویی‌های اخیر مارین لوپن از این لحاظ آموزنده است. کل کار او چیزی نیست مگر فشرده کردن دنباله‌ای از گفتار در یک تصویر واحد: مسلمان = با اسلام‌گرا = با نازی، دنباله‌ای که تقریباً در همه‌جای نوشته‌های به اصطلاح جمهوری خواه وجود دارند. راست افراطی «پوپولیست» بیانگر هیچ شور و اشتیاق خارجی ستیز خاصی نیست که از اعماق توده‌ها فیضان کند؛ این جناحی حاشیه‌ای است که استراتژی‌های حکومت و مبارزات روشنفکران برجسته را به سود خود به کار می‌گیرد. دولت حس دائمی ناامنی را حفظ می‌کند حسی که در آن خطرات ناشی از بحران اقتصادی و بی‌کاری را با خطرات ناشی از کاربرد مواد شیمیایی درهم می‌آمیزد، تا نهایتاً همه چیز در هیأت تهدید عظیم تروریسم اسلامی به اوج رسد. راست افراطی صرفاً به تصویر رایجی گوشت و پوست می‌بخشد که ساخته‌ی فرامین بخش‌نامه‌های وزرا و نوشته‌های ایدئولوژیست‌ها است.

از این رو، تصویری که مناسب محکوم کردن پوپولیسم از دو مقوله‌ی «پوپولیست» و مردم ارائه می‌دهد به‌واقع با تعریف آنان خوانا نیست. اما این امر کسانی را که سازنده‌ی این شب‌چاند به‌هیچ‌وجه نگران نمی‌سازد. برای ایشان مسأله‌ی اساسی و مهم درهم‌آمیختن نفس ایده‌ی مردم دموکراتیک با تصویر جماعت خطرناک و افسارگسیخته است. و البته کسب این نتیجه که ما همگی باید به حاکمان خویش اعتماد ورزیم، زیرا هر گونه به‌چالش کشیدن مشروعیت و درست‌کاری ایشان در را به‌سوی توتالیتریسم می‌گشاید. یکی از شعارهای حقیقتاً شوم تظاهرات ضد لوپن در آوریل 2002 این بود: «یک جمهوری جعلی (banana republic) بهتر است تا یک فرانسه فاشیست.» آنان که امروز مدام بر طبل خطرات مهلک پوپولیسم می‌کوبند هدفشان ارائه‌ی بنیادی نظری برای این ایده است که ما به‌جز این دو هیچ انتخاب دیگری نداریم.

منبع:

versobooks.com/blogs/1226-the-people-are-not-a-brutal-and-ignorant-mass-jacques-ranciere-on-populism